

بسم الله الرحمن الرحيم

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَصِفُ فِيهَا الْمُنَافِقِينَ، نَحْمَدُهُ عَلَى مَا وَفَّقَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ، وَذَادَ عَنْهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ أُولَ حَضْرَتِ
حمد می‌کنند به این توفیقی که خداوند برای طاعتش و بازداشتن از معصیتش داده است وَ نَسَّأَلُهُ لِمَنْتِهِ تَمَاماً،
وَبِحَبْلِهِ اغْتِصَاماً حَضْرَتِ می‌فرماید ما هم از خدا می‌خواهیم این منت را تمام کند و اتصال ما را به آن حبل هدایتش
کامل کند وَ نَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، خَاضَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ كُلَّ غَمْرَةٍ، وَ تَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ ما به پیامبری حضرت
پیامبر شهادت می‌دهیم و شهادت می‌دهیم به اینکه او برای رضوان الهی و در جهت انجام رسالتش در هر گردابی فرو
رفت، انواع مشکلات فردی و اجتماعی را گرفتار شد، برای آنکه بتواند وظیفه‌اش را انجام دهد وَ تَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ
همه‌ی غصه‌ها را تَجَرَّعَ، یعنی جرعه جرعه نوشیدن نه نوشیدن، جرعه جرعه نوشیدن با نوشیدن فرق دارد، یک
داروی تلخ را وقتی بخواهید بخورید، سعی می‌کنید به یکباره بخورید که کمتر تلخی‌اش را احساس کنید، برعکس، یک
شربت خیلی خوش طعم را جرعه جرعه انسان می‌خورد که مزه‌اش را درک کند؛ حضرت، غصه‌ها را جرعه جرعه می‌نوشید
یعنی زجر و غصه و غم فراوان داشتند، برای اینکه حضرت وظیفه‌اش را انجام دهد این غصه‌ها را جرعه جرعه می‌نوشد وَ
قَدْ تَلَوْنَ لَهُ الْأَدْنُونَ وَ تَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَفْصُونَ نَزْدِيكَانَ وَ خَوِيشَانِ حَضْرَتِ وقتی به حضرت رسیدند شروع کردند به رنگارنگ
بودن یعنی هر روز یک جور بودند، چون نزدیک حضرت بودند نمی‌توانستند درست و حسابی بر علیه حضرت باشند،
خویشاوندی و نزدیکی‌هایی که آن موقع در زمان جاهلیت معتبر بوده به آنها اجازه نمی‌داد که هر کاری بکنند، رنگارنگ
می‌شدند که بتوانند حضرت را اذیت کنند و آنهایی که دور بودند و خویشاوند نبودند نیز همه بر علیه حضرت دست به
یکی کردند وَ خَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعْنَتَهَا وَ عَشَائِرَ وَ قَبَائِلَ عَرَبِ سَوَارِ بِرِ اسْبِ دَشْمَنِی عَنَّاشِ را رها کردند، وقتی عنان اسب
را رها کنی شروع می‌کند به تاختن، آن هم اسب عربی، اسب اصیل عربی می‌تازد، عرب هم در مقابل حضرت در دشمنی
چنین کاری کرد وَ ضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بَطُونٌ رَوَّاحِلَهَا اسْبِ را وقتی می‌خواهند که تند برود با شلاق به پشتش می‌زنند یا
با پاشنه به شکمش می‌زنند که تندتر بتازد، عرب هم در محاربه و جنگ حضرت اینطور رفتار کرد، حَتَّى أَنْزَلَتْ بِسَاحَتِهِ
عَدَاوَتَهَا مِنْ أَعْدِ الدَّارِ وَ أَسْحَقِ الْمَزَارِ وَ همه به میدان دشمنی فرود آمدند، از دورترین نقطه‌ها و فراموش‌شده‌ترین
مکان‌ها، به نوعی بسیجی شکل گرفت که تا آن زمان چنین بسیجی در تاریخ عرب سابقه نداشت، هر کسی از هر جای
این جزیره العرب کینه‌هایش را جمع کرد و حمله آوردند.

بعد حضرت وارد وصف منافقین و حذر بر آنها می‌شوند، أَوْصِيَكُمْ، عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَحْذَرُكُمْ أَهْلَ النِّفَاقِ شما را به
تقوا توصیه می‌کنم و هشدار می‌دهم که از منافقین بر حذر باشید، بعد حضرت شروع به توصیف منافقین می‌کنند که این
بخش بسیار عجیب است و من فکر می‌کنم که ما دیگر متنی به این قدرت و در عین موجز بودن، کامل و پر بیان بودن
درباره منافقین نداشته باشیم، حداقل من ندیده‌ام فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ وَ الزَّالُونَ الْمَزِلُّونَ اینها کسانی هستند که
خودشان گمراهند و قدرت گمراه کردن دارند، فقط این نیست که خودشان گمراهند، کسی که گمراه است و بالاخره

انسان که پای این چنین آدمی بنشیند یک آثاری را دارد، اما اینها در آن حد نیستند، اینها بالاترند و قدرت گمراه کردن دارند، خودشان لغزیده‌اند و دیگران را هم می‌لغزانند؛ **يَلْزَمُونَ الْوَنَاءَ وَيَفْتَنُونَ أَفْتِنَاناً** اینها هر روز به یک رنگی در می‌آیند و پیوسته برای گمراهی شما فریب‌های گوناگونی به کار می‌برند، این دوگانه بودن و اون عمقی که شکل‌های گوناگونی‌ست نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این است که اینها قدرتی دارند در اینکه هر روز یک رنگی باشند و انواع فریب‌هایی را به کار ببرند که تنها آدمی که عمق وجودش تناسب با این فریب‌ها را دارد امکان این همه فریب‌کاری را دارد، این قدرتی که منافقین در این کار دارند کس دیگری ندارد **وَيَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ وَ يَرْصُدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ** اینان با هر سنگری پیش می‌آیند، در هر سنگری می‌نشینند و هر جا که فکر کنید برای شما کمینی زده‌اند، کمینی که تنها قدرت اینها این امکان و این تعدد را فراهم می‌کند، این کمین نشد کمین بعدی، نشد بعدی، نشد بعدی و پیوسته به همین ترتیب؛ انگار اینها هیچ کار و زندگی‌ای ندارند به جز اینکه سنگر بسازند تا شما را مواظبت کنند، مواظبت منفی و حواسشان باشد که کجا می‌توانند به شما یک شبیخونی بزنند و شما را در مسیر خاص خودشان بیندازند؛ **قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ وَ صِفَاحُهُمْ نَقِيَّةٌ** اینها قلب‌هایشان بیمار است، درون آنها بیمار است، درون آنها کاملاً در سمت باطلی است که با انواع فریب درونی و فریب خودشان همراه شده است اما ظاهرشان، ظاهر پاک و تمیزی دارند، اینها در طول زمان تمرین کرده‌اند که این قلب‌های مریض را کاملاً بپوشانند و با قدرت یک آدم پاک وسط بیایند، این توانایی یعنی دوگانگی ظاهر و باطن فقط از اینها برمی‌آید چون عمق وجود آنها گیر دارد و آن عمق، این دوگانگی را دارد، این لغزش را دارد، **يَمْشُونَ الْخَفَاءَ وَ يَدِبُونَ الضَّرَاءَ** اینها وقتی که می‌خواهند یک حرکتی کنند در نهایت پنهان‌کاری می‌کنند و یک کاری می‌کنند که شما متوجه نشوید و اینها مانند موجودات موزی راه می‌روند تا به آن سمتی و جایی که می‌خواهند بروند و به نوعی حرکت می‌کنند که شما متوجه نشوید **وَصَفْهُمْ دَوَاءٌ وَ قَوْلُهُمْ شِفَاءٌ وَ فِعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعِيَاءُ** اینها وقتی توضیح می‌دهند همه چیزهای خوب را می‌گویند، می‌گویند که بیایید این مشکلات را حل کنیم، بیماری‌های اجتماعی و روحی و روانی شما راه دارد و آنقدر توضیحات درست و قشنگ و زیبا، شفاف، روشن و واضح می‌دهند و اینها در واقع برای زمانی‌ست که وصف و قول دارند، توضیح می‌دهند و توضیحات هم درست است و هیچ نقصی در آن ندارد، بهترین توضیح‌هاست، اما عملشان چگونه است؟ وقتی که به سمتشان می‌روی می‌بینی که یه جهت دیگر می‌رود، آن جهت، جهت مریضی و بیماری و خراب‌کردنی‌ای که کور و مشکل‌ساز است و قابل‌جبران نیست؛ **حَسَدَةُ الرَّخَاءِ وَ مُؤَكِّدُو الْبَلَاءِ وَ مُقْنِطُوا الرَّجَاءِ** اینها، این وجود لغزان بی‌اصالت همیشه در این حال است که انگیزه و دغدغه دارد، شاید اینجا واژه‌ی انگیزه و دغدغه خیلی درست نباشد زیرا این واژه‌ها بیشتر در امور خوب و ارزشمند به کار می‌رود، بیشتر یک اضطراب باید گفت، این وجود مضطرب، این درون، هیچ جایی تثبیت نشده است، هیچ جایی محکم نشده است، این وجود فرد، اضطراب دارد، اضطرابش ناشی از منافع بیرونی نیست ناشی از این مطالبی که در بیرون می‌گوید نیست، چون این درون مضطرب است، هیچ هویتی ندارد، اصالتی ندارد، در یک جا نمی‌تواند بایستد، اقناع نمی‌شود، اقناعی که پیوسته به دنبال یک چیزی در بیرون است که زهرش را بریزد؛ بنابراین وقتی که می‌بیند که دیگران راحت و آسایش و رفاه دارند حسادت می‌کند، از طرفی سعی می‌کند یک بلایی ایجاد کند چرا که در این صورت است که آرامش پیدا می‌کند مثل ضحاک‌ی که در داستان‌های ما هست که این دو تا مار

روی دوشش بوده و هر روز باید یک مغز جوانی را به این مارها می‌داده و گرنه مارها نیشش می‌زدند، این مثل مار و عقربی که در درون است، وقتی که بیرون یک بلایی راه بیندازد، کمی آرامش می‌گیرد، به عبارتی کمی اضطرابش کم می‌شود، کمی حرصش می‌خوابد، و **مُقِنِّطُوا الرَّجَاءِ** از آن طرف هم باید مدام امیدها را نا امید کند تا بتواند مسیر خودش را باز کند؛ **لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيعٌ وَإِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ وَ لِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ** آنها هر جا و مسیری که بروی اگر بتوانند یک کشته‌ای، مشکلی ایجاد می‌کنند، آن کشته لازم نیست که آدم باشد، چیزی را به هم بزنند، یک رفاهی را از بین ببرند، یک سازمانی را متلاشی کنند، ضرری را به کسی بزنند، این وجود این گونه است و از آن طرف **إِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ** هر آدمی که یک باطن و هویتی دارد و برای خودش یک وجود و شخصیتی دارد، اینها یک راهی پیدا می‌کنند که از آن طریق با درون آن آدم تماس بگیرند، چیزهایی می‌گویند که طرف خوشش بیاید، به هرکسی که می‌رسند یک راهی دارند که از آن طریق با او ارتباط احساسی، ارتباط انگیزه‌ای و ارتباط روانی پیدا کنند و **لِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ** و هر جایی هم که یک مصیبتی باشد، اینها به آنجا هجوم می‌آورند و اظهار تسلیت می‌کنند و اشک می‌ریزند و همدردی می‌کنند تا راه برای کارهای بعدیشان باز شود؛ **يَتَقَارَضُونَ الثَّنَاءَ وَ يَتَرَأَّقِبُونَ الْجَزَاءَ** اینها برای خودشان پیوسته از یکدیگر تعریف می‌کنند، تعریف‌هایی که هیچ حقیقتی در آن نیست، خودشان یکدیگر را می‌شناسند، برای چه این کار را می‌کنند؟ انگار که به هم نان قرض می‌دهند، اینجا حمایت می‌کند که دو قدم آن طرف‌تر هم او از این حمایت کند و بتوانند فضای جامعه را دست بگیرند؛ **إِنْ سَأَلُوا الْحَفْوَا** اگر یک چیزی را بخواهند دنبالش باشند این وجود چنان بیرون می‌ریزد و همه آن نیرو صرف سوال می‌شود طوری که این سوال به عنوان یک سوال متعادل و یک درخواست متعادل برای آدم‌هایی که ریشه و بنیانی دارند مانند آنها نیست بلکه آنقدر در آنجا شروع به اصرار کردن می‌کنند که از حالت تعادل خارج می‌شود؛ و **إِنْ عَذَلُوا كَشَفُوا** اگر از این طرف بخواهند از کسی بد بگویند، در بد گفتن هم حد را رعایت نمی‌کنند و شروع می‌کنند به پرده‌دری و از هر آن چیزی که می‌تواند طرف را نابود کند استفاده می‌کنند؛ و **إِنْ حَكَمُوا أُسْرِفُوا** حالا یک جایی یک کسی به اینها مراجعه کند و یک جایی مجبور بشوند که کسی یا جایی یا موقعیتی پیدا کنند که بخواهند یک داوری بین کسی بکنند حتماً این داوری به یک سمتی می‌رود یا از این طرف می‌رود یا از آن طرف، عدالت را نمی‌توانند رعایت کنند چون این وجود در عمقش عادل نیست، در عمقش متعادل نیست؛ **قَدْ أَعْدُوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا، وَ لِكُلِّ فَائِمٍ مَائِلًا، وَ لِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلًا، وَ لِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحًا، وَ لِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحًا** اینها برای هر چیزی یک چیزی ضد آن را آماده کرده‌اند، چون این وجود متزلزل است مدام در حال بیرون ریختن این تزلزل‌هاست در جایی که می‌داند و در جایی که نمی‌داند مدام نقاشی می‌کند، مدام برای خودش طرح و برنامه می‌ریزد و با همه چیز مشکل دارد چون مشکل داشتنش ناشی از این نیست که فلانی بد است یا خوب، یا منفعتش هست، این «وجود» مضطرب است، این «وجود» ریشه ندارد و مانند مواد مذاب مدام بیرون می‌ریزد، هر جایی که یک حقی ببینند یک باطنی جلوی آن ایجاد می‌کنند یا زمینه اصلی را بروز می‌دهند یا اینکه نگه می‌دارند برای هر موقعی که خواستند، هر چیزی که راست باشد یه کجی‌ای برایش دارند، هر آدمی که زنده است، هر جریانی، هر موسسه‌ای، هر کاری، هر فکری، هر اندیشه‌ای، زنده بودن و برپا بودنش اسباب دق کردن اینهاست؛ **لِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحًا** دری که بسته است خواه به درست یا به غلط، اینها فکرش را کرده‌اند که چطور سر موقع این در را باز کنند و بروند و هر جایی

که شب تاریک است، ابهام و نادانستن در آن هست، انگار اینها دوایش را دارند که چطور آنجا را روشن کنند که مسیر برایشان بسته نباشد، به درست و غلطش هم کاری ندارند؛ **يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِأَلْيَاسٍ** برای چیزهای بیشتر طمع دارند، طمع آنها ناشی از نیاز نیست، ناشی از منفعت طلبی نیست، ناشی از چیزی فراتر و بالاتر از اینهاست و آن همان گرفتاری درونیست، آن وقت برای اینکه به این برسند و چون این طمع آنها حد و حصری ندارد، طمع آنها طمع یک آدم مثلاً یک تاجری که پول می‌خواهد، یک کافری که مثلاً کفر خودش را می‌خواهد یا یک مومنی که ایمانش را می‌خواهد نیست، این طمع مثل کسیست که درونش زهر است و این زهر پیوسته او را می‌سوزاند و باید با چیزی مدام این را سرد کند، آن وقت چه کار می‌کنند؟ چون راهی ندارند، یکی از راه‌ها این است که مردم را مایوس کنند، وقتی مایوس کنند **لِيَقِيمُوا بِهِ اسْوَاقَهُمْ وَ يَنْفِقُوا بِهِ أَغْلَاقَهُمْ** آن وقت اینها بازار گرمی و دکان و دستگاه خودشان را راه می‌اندازند و مال‌های خودشان را قیمت‌گذاری‌های گران می‌کنند و اینها هم دوباره نه مثل یک تاجری که مثلاً دنبال منافعتش است بلکه مثل یک آدمی که درونش مضطرب و زهرآلود است **يَقُولُونَ قَيْشِبَهُونَ وَ يَصِفُونَ قَيْمَوَّهُونَ** اینها حرف که می‌زنند تردید ایجاد می‌کنند و توصیف که می‌کنند، برخی **يُوْهَمُونَ** گفته‌اند و برخی **يَمَوْهُونَ**، به دو شکل گفته‌اند، اینها وصف هم که می‌کنند فریب می‌دهند یا توهم ایجاد می‌کنند؛ **قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ وَ أَضْلَعُوا الْمَضِيقَ**، **هَوَّنُوا الطَّرِيقَ** راه را به درست یا غلط آسان نشان می‌دهند، گاهی جاها ممکن است به درست باشد، واقعیت باشد، اما هدف آنها راه رفتن مردم و رسیدن به مقصود نیست، یک جایی می‌بینند که این راه خوب است که مردم را در آن راه بیندازند تا مردم به آن گذرگاه‌ها و به آن مضیق، به آنجایی که مسیر تنگ است برسند، بعد به آنجا که رسیدند گلوی مردم را بگیرند آن وقت آنجا می‌گویند دیدید که ما گفتیم فلانی شما را به اینجا رساند، در واقع زهر خودشان را بریزند؛ **فَهُمْ لَمَّةُ الشَّيْطَانِ وَ حُمَةُ النَّيْرَانِ** آنها یاوران شیطان و پاره‌های آتش‌اند **لَمَّةُ الشَّيْطَانِ** چون شیطان دیگر نیرویی بهتر از اینها نمی‌تواند پیدا کند، شیطان برای اینکه جامعه را به هم بزند، دنیا و آخرت مردم را خراب کند، شیطان که خیرخواه مردم نیست، شیطان نمی‌خواهد که مثلاً مردم به پول بیشتری برسند، اگر برای مردم پول می‌خواهد برای این است که آن پول اسباب ضلالت و دردسر آنها بشود، بهتر از اینها کسی نیست، شیطان یاورهای بهتر از اینها ندارد و اینها همانند پاره‌های آتش هستند، پاره آتش چگونه است؟ بر فرض شما در اتفاقی که در آن در حال زندگی هستید یک آتش ایجاد می‌شود، این آتش چه می‌کند؟ فقط می‌سوزاند، فقط تخریب است، اینها هم نقششان در جامعه و بین آدم‌ها و در وجود خودشان همین است، در وجود خودش هم همین است **أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ** اینها حزب شیطان هستند و زیانکار هستند، اینجا این زیانکار بودن خیلی مهم است، چرا زیانکار هستند؟ اینها که همه چیز دیگران را بر هم می‌زنند، چرا خودشان زیانکارند؟ زیانکاری‌شان به دلیل این است که در درجه اول خسارت از درون آنها حاصل شده، این آتشی که در بیرون می‌بینند در درجه اول خودشان را و درونشان را سوزانده و شدت سوزش درونی باعث اعمال بیرون است، مثل ضحاک که مغز جوان‌ها را درمی‌آورد و به این مارها می‌دهد، اما نه اینکه با این جوان مشکل دارد، نه اینکه می‌خواهد به اینها حکومت کند، خیر، این مارها مرتب در حال گزیدن او هستند و او برای اینکه از این گزش رها شود، این ظلم بیرونی را می‌کند، بنابراین در

اصل، خود او در حال نابود شدن است و این خسارت به این دلیل است که از عمق وجودش این رفتار شروع شده است و سپس به بیرون رسیده است.